



پیغام عشق

قسمت دویست و بیست و سوم





جملات و کلمات کلیدی: (بخش اول)

❗ مقاومت نکردن.

❗ ستیزه نکردن.

❗ قضاوت نکردن (هیچ کس و هیچ چیز).

❗ آینه شدن و آینه را صاف کردن.

❗ فضا‌دار بودن و فضاگشایی.

❗ لا کردن هر چیزی که به آن چسبیدی و اذیت می کند.

❗ مقایسه نکردن (هر زمان که احساس نقص می کنید و خودتان را مقایسه می کنید، بعد حضور قطع شده است)

❗ شما بزرگ هستید.

❗ برقصید و بگویید نمی دانم، نمی دانم.

❗ تکرار کن: من زنده ام، دارم زندگی می کنم، من در این لحظه زنده ام.

❗ افتان و خیزان برید جلو، به حرکت ادامه دهید، ناامید نشوید.

❗ قانون مزرعه (حداکثر تلاشت را باید بکنی، اما نتیجه دست تو نیست).

❗ به زندگی "بله" بگویید.

❗ به زندگی "اعتماد" کنید.

❗ من انسان با ارزشی هستم.



🚦 تمام بزرگی ها از خدا و فضای یکتایی می آید.

🚦 ستون این عالم که در ذهن ساخته ایم، "غفلت" است.

🚦 لا کردن یعنی بیداری (چه چیز الان مرا جلب و جذب و گرفتار می کند).

🚦 لا کردن، یعنی من از جنس تو نیستم.

🚦 دنیا بین شما و خداست.

🚦 زندان ما فکرهای ما هستند.

🚦 وسیله شکافتن زندان فکر: توجه، حضور و تسلیم است.

🚦 به دیگران کمک کنید.

🚦 قاضی نباشیم، چراغ باشیم.

🚦 من با دیگران کاری ندارم، و تمرکز روی خودم است.

🚦 بکار با شکر، بکار با پرهیز.

🚦 بکار در حالی که تسلیم هستی و انرژی از هستی از تو عبور می کند.

🚦 اگر به سطح بیایی و با مسائل ترکیب شوی، توجه زنده زندگی فوراً از تو دزدیده می شود.

با تشکر - وفا



با سلام

داستان هاروت و ماروت که از چاه بابل آویزان ماندن.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۴۴ برنامہ ۸۵۴

چون گناه و فسق خلاقانِ جهان

می شد از شبّاکه بر هر دو عیان

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۴۵

دست خاییدن گرفتندی ز خشم

لیک، عیبِ خود ندیدندی به چشم

هاروت و ماروت دو فرشته ای بودن که برای سامان دادن، از خداوند در خواست آمدن به جهان فرم را میکنند. ولی از لحظه ای که به جهان فرم قدم میگذارند بلافاصله از سوراخ هم هویت شده گی ها جهان را تماشا ، و در نهایت از همین هم هویت شدگی ها آویزان میمانند. یعنی به جای اینکه ناظر بر جهان باشند، شروع به قضاوت کردن و ایرادگیری کردند و بدنبال اون به مقاومت و ستیزه افتادن و از روی خشم دست خودشان را میگزیدن. عیب ها را دیدم و عصبانی شدم و قضاوت کردم، شروع کردم به قضاوت کردن و انتقاد کردن و بدنبال اون رنجیدم و رنجاندم. در حالیکه می توانستم فضا گشایی کنم و فقط ناظر باشم، تا خرد خدای وارد عمل بشه. خلاصه به جای دیدن عیب خودم عیب های دیگران را دیدم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۴۶

خویش در آینه دید آن زشت مرد

رو بگردانید از آن و خشم کرد



آئینه که اطرافیان ما میتوانند باشند عیب‌ها ما را به ما نشان میدن ولی به جای دیدن عیب خودم بر آئینه عصبانی شدم و حاضر نشدم که به بینم، بپذیرم و شناسایی کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۴۷

خویش بین، چون از کسی جرمی بدید

آتشی در وی، ز دوزخ شد پدید

خویش بین کسی هست که من ذهنی داره، یعنی به جای دیدن و تمرکز کردن بر روی خودم نور افکن را به روی دیگران انداختم، عیب‌های آنها را مبینم و همین امر باعث میشه که همون عیب در خودم پدید بیاد و یک مرکز هم هویت شده پیدا کنم. پس با انگشت گذاشتن بر عیب دیگران آتش جهنم ذهن را در خودم روشن میکنم.

غافل از اینکه دیگران آینه خود من هستند و دارند عیب‌های خودم را منعکس می‌کنند. به جای اینکه متوجه من ذهنی خودم بشوم دارم از دیگران عصبانی میشوم و رنجش پیدا میکنم، و البته که آتش جهنم را در دل خودم روشن کردم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۴۸

حمیت دین خواند او آن کبر را

ننگرد در خویش، نفس کبریا

این چنین انسان متکبری که من ذهنی را میخواهد نگه داره و برای دیگران موعظه کنه و دیگران را نصیحت کنه غیرت دین را اشتباه فهمیدم. غیرت دین یعنی فضا گشایی نه دیدن عیب مردم و انتقاد از روی من ذهنی، غیرت دین اینکه اول روی ایراد های خودم متمرکز بشوم و از طریق تغییر خودم به سامان بخشی جهان کمک کنم. انسان متکبر اول میخواود روی ایراد دیگران تمرکز کنه و فکر میکنه با تغییر دیگران کارها در جهان سر و سامان پیدا میکنه.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۴۹



حَمیتِ دین را نشانی دیگرست

که از آن آتش، جهانی آخضرست

غیرت دین نشان دیگه ای داره و نشانش اینکه اول از خودم شروع کنم، اول خودم را و هوشیاری جسمی خودم را تغییر بدم. آبادانی جهان را اول از خودم شروع کنم.

دین دیدار معشوق است، از طریق فضا گشایی. من ذهنی پر دردت را نگه داری، ایراد و انتقاد هم به دیگران بگیری، تسلیم و فضا گشایی را هم انجام ندهی، بعد ادعای دین داری هم بکنم!!

این که دینداری نیست، این دین ساخته و پرداخته دست من ذهنی خودم هست. میخوامم گناه خودم را به دیگران نسبت بدم و برحسب ایرادهای خودم دیگران را قضاوت کنم و مسئله درست کنم.

دین واقعی فضا گشایی است که در بیرون سامان بخشی درست میکنه. همه را از جنس خدا دیدن و ارتعاش و تشعشع عشقی است، که با صبر و شکر و پرهیز همراه باشه.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۰

گفت حقشان: گر شما روشن گرید

در سیه کاران مُغَلّ منگرید

خدا به اون دوتا فرشته گفت که به ما هم میگه: اگر میخواهید روشن گری کنید در غفلت و ناآگاهی و ایرادهای دیگران نگاه و تمرکز نکنید. به بدی های آدمها با تمرکز تان انرژی منفی ندید. بدی آدمها را نبیند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۱

شُکر گوید ای سپاه و چاکران

رسته‌اید از شهوت و از چاکِ ران



ای انسان، که خودمان را جز سپاه خدا میدانیم، شکر کنیم، که فقط با فضا گشایی است که از این هم هویت شدگی ها میتوانیم نجات پیدا کنیم. با دیدن ایرادها اون عیب ها را در خودمان بوجود میاریم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۲

گر از آن معنی نهم من بر شما

مر شما را بیش نپذیرد سما

چرا ما نمیتوانیم فضا گشایی کنیم، چرا نمی خواهیم از این قدرتمان استفاده کنیم.

به جای انتقاد کردن سکوت را که جنس اصلیمان هست را انتخاب کنیم و آسمان درونمان را باز کنیم. آگه این هم هویت شدگی را نگه داریم، آسمان ما را نخواهد پذیرفت.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۳

عصمتی که مر شما را در تن است

آن ز عکسِ عصمت و حفظِ من است

نصیحتی است که خدا داره به ما میکنه. میگه عصمت و پاکی شما از منه، بعد حالا ما تکیه کردیم به پولمان، به خانمان به جای تکیه کردن به آسمان درونمان، به خدایت مان. حفظ و نگهداری و هدایت و راهنمایی ما توسط خداست اونهم موقعی که فضا گشایی کنیم. با فضا گشایی ارتباط ما با خدا برقرار است در غیر اینصورت ارتباط ما با خدا قطع میشه.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۴

آن ز من بینید، نه از خود، هین و هین

تا نچربد بر شما دیو لعین



خدا میگه پاکی تان از منه، به من تکیه کنید نه به هم هویت شدگی هاتان. به پولتان به خوشگلی تان تکیه نکنید. والا این دیو من ذهنی بر شما مسلط خواهد شد و به توهم ذهن خواهید افتاد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۵

آنچنان که کاتبِ وحیِ رسول

دید حکمت در خود و نورِ اصول

درست مثل کاتب حضرت رسول که بدلیل نگاه داشتن من ذهنی دچار توهم شد و فکر کرد که به او هم وحی میشه؛ و شروع کرد به تغییر و دست بردن به وحی خدا. همانطور که ما چون میخواهیم این من ذهنی را نگه داریم و با دید من ذهن بینیم، فکر میکنیم که داریم از طرف خدا حرف میزنم، فکر میکنیم که داره به ما وحی میشه و از طرف خدا هدایت و راهنمایی میشویم، دچار توهم ذهنمان شدیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۶

خویش را هم لحنِ مرغانِ خدا

می‌شمرد، آن بُدِ صغیری چون صدا

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۷

لحنِ مرغان را اگر واصف شوی

بر مرادِ مرغ، کی واقف شوی؟

اون کاتب خودش را هم ردیف پیامبر دید و فکر کرد که به او هم وحی میشه. یعنی مرکز هم هویت شده را و من ذهنی مان را نگه میداریم و حاضر نیستیم که او را بدیم بره. تا به این حد سقوط میکنیم که دچار توهمی میشویم که فکر میکنیم به ما هم وحی میشه، در حالیکه وصل به فکرهای ذهنی خودمان شدیم. البته که به ما هم میتونه وحی خدا، ولی



اول باید این مرکز هم هویت شده را بدیم بره تا بعد، بشه وارد اون مرحله بشویم. حالا صدای مرغ را هم که گیرم یاد گرفتیم و توانستیم صدای اونها را تقلید کنیم؛ ولی آیا مراد و منظور مرغ را هم فهمیده ایم؟ البته که نه، انعکاس ذهن مان را با وحی خدا اشتباه گرفتیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۸

گر بیاموزی صغیر بلبلی

تو چه دانی، کو چه دارد با گلی؟

صدای بلبل را یاد گرفتیم در بیاریم ولی آیا میتوانیم بفهمیم هم که اون بلبل چی داره به گل میگه؟ آیا با ذهن میتونم به فهمیم که مراد و حرفهای عاشق و معشوق خدا چی هست؟

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۵۹

ور بدانی، باشد آن هم از گمان

چون ز لب جنبان، گمانهای گران

و اگر هم فکر میکنی که حرف گل و بلبل را میفهمی بدان که فقط داری حدس میزنی، یعنی دیگه خیلی دچار توهم شدیم. و چون این من ذهنی را نگه داشتیم و در توهم هستیم هر چی که بفهمیم فقط شک و گمان و حدس ذهنی خودمان هست و بس.

مثل آدم کری که چیزی نمی شنود، فقط از حرکات لب آدمها میتونه حدس بزنه که اونها چی میگن، تازه اگر که بتونه درست حدس بزنه. همچون حکایتی که حضرت مولانا در مورد اون شخص کر که میخواهد به عیادت همسایه مریض اش بره و با حدس و گمان های خودش من ذهنی اون مریض را بدتر تحریک میکنه و آن را بدتر به مقاومت و ستیزه می اندازه. یعنی هم کر هستیم که صدای خدا را نمیشنویم و هم میتوانیم مریض باشیم چوم حاضر نیستیم این




من ذهنی مان را رها کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۸

از برای آن دلِ پُر نور و بر

هست آن سلطانِ دل ها منتظر

با تشکر فریده از هلند 

با سلام و عرض ادب خدمت جناب آقای شهبازی و تمامی یاران نور 

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۰۴۵

گر رسد جذبه خدا آب معین

چاه ناکنده، بجوشد از زمین



اگر ما تسلیم شویم و فضا را باز کنیم عنایت و جذبه خدا از راه می‌رسد، و آب روان و گوارا که همان خرد و حضور داشتن در این لحظه است از ما می‌جوشد (اما چون ما آموخته‌ایم قضاوت و مقاومت کنیم در نتیجه کار نمی‌کند و ما از نظر جهان هستی خاموش و بی‌نور هستیم).

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۰۴۷

کار می‌کن تو، به گوش آن مَباش

اندک‌اندک خاک چه را می‌تراش

کار می‌کن، یعنی یک لحظه هم از فضای عدم غافل مَباش، نگاهت هر دم به آن ساحت گشوده شده باشد تسلیم شو، منتظر جذبه نمان، با طلب کردن و صبر و شکر چاه همانیدگی‌ها را بتراش، یعنی ناظر بر ذهن باش و شناسایی کن و بیانداز .

 شناسایی مساوی با آزادی 

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۳۳

اندک‌اندک آب بر آتش بزن

تا شود نار تو نور ای بوالحزن



ای انسانی که اندوهگین هستی؛ آرام آرام با شناسایی و بدون عجله همانیدگی‌ها را شناسایی کن، تا از آتش و درد مرکز مادی رهایی یابی و آن‌ها تبدیل به نور زندگی شوند.

﴿دقت کن اندک اندک﴾

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۰۴۷

هر که رنجی دید، گنجی شد پدید

هر که جدی کرد، در جدی رسید

هر کسی در راه زنده شدن به خدا، درد خود را آگاهانه پذیرفت و درد هوشیارانه کشید، طبق قوانین هستی پیش رفت، گنجی پدید آمد. هر کسی که تلاش کند شکر و رضا داشته باشد به بهره و نصیبی خواهد رسید.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۲۹

هر که او بیدارتر پردردتر

هر که او آگاه‌تر رخ زردتر

کسی که درد هوشیارانه می‌کشد به وجود حقیقی خود پی برده است، و یقین دارد، کشیدن درد هوشیارانه روند تبدیل بوده و بدون آگاه شدن به آن، ما به زندگی زنده نخواهیم شد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۲۸

پس بدان این اصل را، ای اصل جو

هر که را درد است او برده‌ست بو

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۱



رنج گنج آمد، که رحمت‌ها در اوست

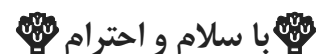
مغز تازه شد، چو بخراشید پوست

غزلیات شمس، غزل شماره ۱۱۳۸

هزار آتش و دود و غمست نامش عشق

هزار درد و دریغ و بلا نامش یار

با تشکر ✨ سارا کلانتری ✨



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۵

❦ قول و فعل بی تناقض بایدت

تا قبول اندر زمان بیش آیدت

❦ این بیت برملا کننده بزرگی برای من ذهنی من است، چرا که من ذهنی من که ادعای معنویت دارد، در عمل و میدان چالش خود را نمایان می کند و اعمال و گفتاری ضد و نقیض با دانش مولانایی از خود نشان می دهد. مثلاً مانع می سازد، مسأله می سازد، قانون جبران را در تمام موارد زندگی رعایت نمی کند.

به بیان زیبایی ❦ خانم فریبا خادمی ❦ عزیز به نقل از مولانا:

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۶۰

❦ کز تناقض های دل پشتم شکست

بر سرم جانا بیا می مال دست

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۶

❦ سَعِیْکُم شَتّی، تناقض اندرید

روز می دوزید و شب بر می درید

❦ این برای من یادآور عدم هماهنگی در رفتار و عمل و گفتار و فکر است که از بزرگترین موانع در راه پیشرفت من است. همانندگی ها به صورت وضعیتهای چالش برانگیز نمایان می شوند و واکنشهای من ذهنی من از کنترل خارج و هشیاری من را جذب در خود می کنند.



🌸 با تمرکز بر اشکال هندسی هر لحظه بیشتر نمایان می‌کند، که من ذهنی من فقط یک سانت کوتاه شده نه یک متر.

🌸 جالب است که حتی اگر خوشی و نعمتی هم بر اثر لطف خدا به دست بیاد سریع خودش را گم می‌کند و زمینه همانیدگی را می‌چیند.

🌸 این در زمینه ارضا کردن دردها نیز صادق است، به محض فراهم شدن موقعیت برای ارضا شدن دردی، می‌خواهد آن را به حد کمال در انقباض من استفاده کند.

و این بیت در این زمانها برای من ره گشاست:

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۶

🌸 یک بدست از جمع رفتن یک زمان

مکر شیطان باشد این نیکو بدان

🌸 وقتی این عینک‌ها به چشمم می‌آید و بر می‌گردم روی مراقبه و خواندن اشعار و خلاصه‌ها و یادداشتهای، عینک‌ها دوباره برداشته می‌شود و می‌بینم که من ذهنی داشت هوشیاری من را می‌برد که سر ببرد ولی همراهی با گنج حضور و پیغام‌ها نجاتم می‌دهد و دوباره هشیار می‌شوم.

🌸 خداروشکر برای سعادت داشتن گنج حضور و و اعضای محترم گنج حضور

🌸 با عشق و احترام 🌸

🌸 نرگس از نروژ 🌸



با سلام به استاد مهربان و دوستان خوب گنج حضور

برداشتی از برنامه ۸۵۳ ❁

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۶۷

❁ از مُشکلِ شَمْسِ الحَقِّ تبریز

من نُکته مُشکلِ جَهانم ❁

انسانی که همانیده میشود، برای زیاد کردن و حفظ موضوع همانیدگی دچار حرص و گدایی از چیزها و انسانها میشود و خداوند اتفاقاتی را پیش می آورد که همانیدگی ها را نشانه می گیرد که ما متوجه اشتباهمان شویم ولی ما به درد و غم از دست دادن میافتیم و دیگران را مقصر اتفاقات میدانیم و در ذهن با حيله سازی و از فکری به فکر دیگر رفتن، به جای حل مشکلاتمان آنها را بیشتر می کنیم. راه حل مشکل ما، گشودن فضا و دیدن روی خداوند است که روی او سرمایه چشم ما می شود تا دید ما عوض شود و درد ها و مشکلات ما و جهانیان حل شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۴۰

❁ که تویی گویم تو را، گاهی منم

هر چه گویم آفتاب روشنم ❁

این بیت از زبان زندگی است، و اگر ما مرکز را عدم کنیم ما مرتب از خدا پیغام میگیریم و در جهان مادی عمل می کنیم و این راه حل مشکلاتمان است. و گاهی احساس می کنیم که با او یکی هستیم؛ و این فرآیند یکی شدن و جدا شدن همان پخش خرد الهی در جهان است.

مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۴۱

❁ هر کجا تابم ز مشکاتِ دمی



حَلْ شُدْ أَنْجَا مُشْكَالَاتِ عَالَمِي ﴿﴾

انسانهای به حضور رسیده مانند چراغدانی هستند، که خداوند همانند شمعی به صورت عدم در مرکز، در این چراغدان می‌تابد و باعث روشن کردن راه، شناسایی و فروریختن درد ها و حل مشکلات و ایجاد دید درست در انسان میکند. ما با فضاگشایی در اتفاقات، عدم را به مرکزمان می‌آوریم و می‌گذاریم خدا از مرکز ما بتابد.

مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۴۲

﴿﴾ ظَلَمْتِي رَا كَافْتَابَشْ بَرَنْدَاشْت

از دَمِ مَا گَرْدَدِ آن ظَلَمْتٌ چو چاشت ﴿﴾

دیدن برحسب همانیدگی یک عقل جزوی هر چه بیشتر بهتر به ما می‌دهد که براساس نیاز واقعی ما نیست، بلکه براساس مقایسه با دیگران و گرفتن تایید از دیگران است. بنابراین ما گرفتار ظلمت ذهن می‌شویم که هیچ اتفاق بیرونی نمی‌تواند آن را از بین ببرد، مگر اینکه در هر اتفاق بی‌قضاوت و مقاومت فضا را باز کنیم تا دم خدا مثل نوری باعث محو شدن تاریکی شود.

برای رسیدن به حضور و تبدیل من ذهنی به هشیاری حضور، انسانهای اطرافمون روی ما تاثیر می‌گذارند و ما باید تشخیص دهیم چه کسی من ذهنی دارد و چه کسی حضور دارد. ولی چون تازه کار هستیم گفتار و اعمال آنها می‌تواند، این شناسایی را به ما بدهد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۶

﴿﴾ فِعْلٍ وَ قَوْلِ أَمَدٍ گَوَاهَانِ ضَمِيرُ

زین دو بر باطن تو استدلال گیر ﴿﴾

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۷



❁ چون ندارد سیرِ سرت درِ درون

❁ بنگرِ آندر بولِ رنجور از برون ❁

انسان در این جهان باید با بقیه انسانها همنشینی کند، و باید بداند که قرین روی او تاثیر می‌گذارد؛ پس نباید با هر کسی ارتباط نزدیک برقرار کند. و چون دید همانیدگی دارد و دیگران را براساس نیازها و همانیدگی های خود قضاوت می‌کند، مانند دکتر تازه کاری است که از رنگ ادرار به بیماری پی می‌برد و فعل و قول انسان‌ها مانند رنگ ادرار به ما شناسایی می‌دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۸

❁ فعل و قول، آن بولِ رنجوران بود

❁ که طیب جسم را برهان بود ❁

اگر مرکز کسی همانیده باشد. همانیدگی های ضد هم باعث می‌شود گفتار و رفتار در تضاد باشند، یعنی چیزی که می‌گویند و چیزی که رفتار می‌کنند با هم همخوانی ندارد. مثلا از دیگران ایراد می‌گیرند، ولی همان کار را در عمل انجام می‌دهند. یا می‌گویند ما خیلی خوشبختیم ولی نهایتا حرفهایشان به شکایت و خسته شدن از نزدیکانشان می‌انجامد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۹

❁ و آن طیبِ روح، در جانش رود

❁ وز ره جان، اندر ایمانش رود ❁

طیب روح، یا همان انسان به حضور رسیده، نیازی به نگاه کردن به فعل و قول آدمها برای تشخیص درجه حضور آنها ندارد. او مستقیم با مرکز انسانها در ارتباط است و من ذهنی و زندگی را در آنها با نگاه شناسایی میکند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۴۰

❁ حاجتت ناید به فعل و قول خوب

❁ احذر و هم، هم جواسیس القلوب ❁

کسانی که به حضور زنده هستند نیازی ندارند برای تشخیص من ذهنی یا زندگی در انسان‌ها به فعل و قول آنها نگاه کنند، پس ما پیش این انسانها نمی‌توانیم من ذهنی داشته باشیم و وانمود کنیم که زنده به حضور هستیم. آنها همانند خدا از قلب ما آگاهند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۴۱

❁ این گواه فعل و قول از وی بجو

❁ کو به دریا نیست اصل همچو جو ❁

نگاه کردن به فعل و قول انسانها برای تشخیص من ذهنی در آنها را فقط در مورد کسانی به کار می‌بریم که مثل جو هستند و به دریا اصل نشده‌اند. ولی وقتی مولانا می‌خوانیم و گوش می‌دهیم چه بسا مطالبی بگوید که خوشایند من ذهنی ما نیست، در اینجور مواقع مولانا درست می‌گوید و ما باید هم هویتی در خود جستجو کنیم.

❁ با تشکر زهرا از تهران ❁



باسلام به دوستان گنج حضور، ودرود بر آقای شهبازی عزیز و سپاس از زحمتهای بی دریغ ایشان

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۶

☀ قبله را چون کرد دست حق عیان

پس تحری بعد از این مردود دان

وقتی با عدم کردن مرکزت قبله اصلی را پیدا کردی و توانستی به خدا زنده شوی، پس دیگر در ذهنت به دنبال قبله این جهانی نگرد و خدا را تجسم نکن و چیزهای جسمی را نپرست.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۷

☀ هین بگردان از تحری رو و سر

که پدید آمد معاد و مستقر

از جستجو در ذهن رو و سر را بگردان، و روی ذات خودت که خدائیت است قائم شو، یعنی بی نهایت شو، من ذهنی را رها کن، چون قیامت تو رسیده است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۸

☀ یک زمان زین قبله گر ذاهل شوی

سخره هر قبله باطل شوی

یک لحظه اگر عدم را از مرکزت برداری و به جای آن یک جسم مثل باور، پول، مقام ویا چیزهای دیگر را بگذاری و بر اساس آنها ببینی در این صورت قبله های جسمی تو را مسخره خواهند کرد. یعنی برای هر چیز کوچکی که از بین رفتنی است ناراحت خواهی شد.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۹

چون شوی تمییز ده را ناسپاس

بجهد از تو خطرت، قبله شناس

اگر بعد از شناسایی قبله اصلی و عدم کردن مرکزت دوباره به ذهن بر گردی و با چیزهای جدید همانیده شوی و ناسپاس این قوه تشخیص باشی این قوه شناسایی از تو دور می شود.

باسپاس از عزیزانی که در گروه خلاصه نویسی برنامه ها فعالیت میکنند و تشکر فراوان از عزیزانی که پیامهای بیدار کننده و تاثیر گذار میدهند.

زهرا هستیم: از مشهد





همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com